

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره خصوص اخذ اجرت بر اذان بود.

و برای نمونه متعرض دو تا کلام از یکی از کلمات استاد و یکی هم در کلمات نبوی برای نمونه والا نمی خواستیم... بعد چون این مبحث استاد را هم یک توضیحی دادیم، مانده بعد که خودمان روایات آن راهی را که داریم بررسی کنیم. چون بعدها تقریرات استاد که نوشته شد، این بحث های مثل اذان و اقامه که در نماز هست، اینها هم بعد پخش شد. البته این بحث ها به نظر من حالا ایشان نوشته که ۸۷ ما هم همین طور در ذهنمان بود حدود، یعنی حدود پنجاه سال قبل از این تاریخی که الان در خدمتتان نشستیم.

چون باز هم ایشان در شرح عروه غیر از مکاسب، متعرض به اخذ اجرت بر اذان شدند، ما برای اینکه بین دو تا کلام خود ایشان که در مصباح الفقهیه چاپ شده، مصباح الفقهیه تاریخی را که زده پانزده سال قبل از این است. سال ۱۳۷۳ قمری است. این که تاریخ زده خدا رحمت کند آشیخ محمد رضا بروجردی، ایشان تاریخی که زده سال ۱۳۸۷ قمری است. که بین این دو تاریخ پانزده سال فاصله است بین تاریخ اول با دومی.

خب این خدای ناکرده هدف ما این نیست که اعتراضی چیزی، این برای آشنایی و روشن شدن کیفیت بحث و اینکه مثلاً در یک زمان چه جور آدم وارد بحث می شود، یک زمان دیگر چه جور؟

س: یعنی الان این مصباح الفقهیه ای که در دست ما هست و معمولاً چاپ شده، این برای متأخر هست؟

ج: نه دیگر، قبل است دیگر، این پانزده سال قبل از این است. این پنجاه سال قبل و آن شصت و پنج سال قبل. مصباح الفقهیه ای که نوشته شده شصت و پنج سال قبل.

س: یعنی قبل از تشکیل شدن مبانی رجالی...؟

ج: بله قبلش، این دیگر بعدش است.

البته این در وقتی که این جلد، این جلد خب عرض کردم تاریخش خیلی قبل است. قبل از اینکه اصلاً من نجف بروم این جلد را ایشان نوشته است. اما در وقت چاپش این متأخر است. چاپش در همین صفحه این جلد صلاة ۲ مرحوم آقای بروجردی در صفحه ۳۴۶ دارد که انا لله و انا الیه راجعون که اینجا که داریم می نوشتیم و چاپ می کردیم، ایشان فوت کردند، فوت استاد را در اینجا ایشان ضبط کردند در همین جلد ۲ کتاب الصلاة رضوان الله تعالی علیهما، هر دو ایشان، آقای چیز که شهید هم شدند به آن صورت فاجعه آمیز رحمة الله علیه. علی ای حال در مباحث عروه در بحث نماز، حالا بحث عروه اش را هم بخوانیم.

مسئله ۹ لایجوز اخذ الاجره علی صلاة ولو عطا به بقصدها، به قصد اجرت، بطل. این البته اذان صلاة، یعنی اذانی که شما برای خودتان می گوید. و اما اذان الاعلام، اینی که پشت بلندگو می گویند، فقد یقال بجواز اخذ الاجرة علیه، معلوم می شود مخالف دارد، لکنه مشکل، این مشکل یعنی احتیاط وجوبی کردند. نعم لا بأس بالارتزاق من بیت المال، به نحو ارتزاق و ماهانه از بیت المال اشکال ندارد. دیگر فرق بین اجرت و ارتزاق هم دیروز در کلماتشان توضیح دادیم. دیگر تکرار نکنیم.

حالا یک مقدار هم برای احترام برای فرق بین اینجا که در مثلاً پانزده سال بین این دو تا بحث فاصله بوده و در این بحث دوم دیگر ایشان وارد رجال شدند. آن بحث اول نبوده است.

ایشان فرمودند علی المشهور بل نصب الی فتوا الاصحاب، بل ادعی علیه الاجماع، این بل ها را هم دیروز به یک مناسبتی توضیح دادیم، مشهور مثلاً ۹۰ درصد فتوا الاصحاب مشعر به اجماع است، صریح نیست. بل ادعی علیه بالاجماع که این دیگر صریح است، و اما فی اذان الاعلام فالاکثر علی المنع وان ذهب جماعة للجواز، آن راهی را که ما متعارف مان است این است که مسئله را از همان زمان قدیمش می آییم جلو. ایشان نه، همین طور اجمالاً.

بعد فرمودند و یقع الکلام تارة فی ما تقتضیه القاعدة و اخرى بلحاظ نصوص، اما الاولى، فلا ینبغی الشک فی عدم جواز اخذ الاجره علی اذان الصلاة المعطى به نیابة عن الغير، این اخذ اجرت برای نماز، مثل اینکه نماز میت می خواند در خانه اش برای قضا از میت. اذالا دلیل علی مشروعیة النيابة فی الاذان، بله، ظاهراً این طور باید باشد، عبارت ایشان کمی روشن نیست. بله، یا مثلاً اذان صلاة المعطى به، صفت اذان باشد، اذانی که به نیت، شاید مراد ایشان باشد. اذالا دلیل علی مشروعیة النيابة فی الاذان، من اذان بگویم برای کس دیگری، لظهور الادله فی اعتبار المباشرة كما یخرج، این توضیح دادیم می گویند ظهور اجمالی دارد ادله که هر حکمی که آمد انسان باید خودش انجام بدهد. عرض کردیم به اصطلاح ماها در جلد اول می گویند، جلد اول اصول مرحوم نائینی در ذیل تعبدی توصیلی دارد اگر آقایان

خواستند مراجعه کنند. چون ایشان می گوید یکی از معانی تعبدی آن است که معتبر فيه المباشرة، هر چه در آن مباشرت شرط است، این تعبدی است، اگر شرط نباشد توصلی است. یک معنای تعبدی این است.

فاذا كان العمل باطلا، اصلاً نیابتش درست نباشد، لم یجز اخذ الاجرة علیه، خب این که اولش.

كما لا ینبغي الشك فيه عدم الجواز فی ما اذا اذن لنفسه لكن بقصد اخذ الاجرة، پول گرفته برای خودش اذان بگوید برای خودش، دون القربة، اصلاً برای قربت نگرفته فقط به خاطر پول، لما تقدم، از اینکه اذان عبادی، حالا شاید هم ما در شرح مطلب بعد عرض بکنیم وجه عبادیتش را. فیطل من دون قصدها، اگر بدون قصد عبادت باشد باطل است. ولا يجوز اخذ الاجرة على العمل الباطل كما هو ظاهر. خیلی خب.

بلکه ایشان باید بگوید که اگر پول گرفت اصلاً اذان نیست، نه اینکه اخذ اجرت. این مثلاً خوش صدا است مثلاً برای خودش چیزی دارد می گوید، ذکر می دارد می گوید، اذان دیگر گفته نمی شود. و اما الکلام فی اخذ الاجرة بازاء الاذان الصادر لنفسه مع قصد التقرب، این همان مسئله داعی بر داعی است که خود استاد هم در مصباح الفقه متعرض شدند. فیاخذ الاجرة على عمله القربى لغرض للمستأجر فی ذلک، مثلاً پدرش به او پول می دهد که تو برای نمازهایت اذان بگو، یا یک شخص دیگری به او پول می دهد، چون وقتی که این برای نمازش اذان می گوید من از خواب بیدار می شوم مثلاً، لغرض للمستأجر فی ذلک، کان یرید ان یصلی بصلاته ونحوه من الاغراض دنیویه او الاخرویه فقد یمن عن صحته لما بینهما، این درست نیست اخذ اجرت، من التضاد، چون با قصد قربت منافی است. و لکننا ذکرنا فی بحث اخذ الاجرة على العباداة، مرادش همین به حسب تاریخ بحثی است که پانزده سال قبل در مصباح الفقه چاپ شده، انه لا ضیر فيه، این اشکال ندارد، و ان حیثیة العبادیة لا یصادمها الوقوع فيه حیز الاجاره، ظاهراً، فان للاذان حینئذ امرین، اذان دارای دو تا امر است. احدهما استجابی نفسی تعبدی که برای نماز خودش اذان بگوید، فیقصد التقرب بهذا الامر، و ثانيهما وجوبی توصلی ناشع من قبل الاجاره، فیعطى الاجیر بذات العمل لله ویكون باعث على هذا العمل القربى الامر الايجارى، و تفريق الذمه اما وجب علیه بالاجارة شرعاً، آن وقت اینها طولیت دارند، همان داعی بر داعی، کما لو وجب لجهة اخرى من نذر حلف شرط فی ضمن عقد ما شاکر ذلک فان شیء من ذلک لا ینافی العبادیه، عدا ما یتوهم، حالا اینها حرف هایی بود که دو روزه هم ما اینجا متعرض شدیم.

من ظهور الادله، ایشان می گوید اشکال، اشکالی که می خواهد بکند. ظهور الادله فی ان الموضوع للمشروعية، آن که موضوع است برای اذان مشروع، هو الاذان الذی یكون مملوک للمودن و تحت اختیاره، اذانی که تحت اختیارش باشد. و صادر من الاجیر مملوک

للمستأجر، آن ملک مستأجر می شود، فلا يشملہ الدلیل، دلیل آن را شامل نمی شود. ولکنه کما تری، این درست نیست، فان غاية ما استفاد من الادله، آن چه که استفاده می شود، صدور الاذان من المودن لنفسه مع قصد القربی، ما بیش از این نمی خواهیم، صدورش، و اما الزائد علی ذلک و ان یکون ملک له عزا، فالادلة قاصرة عن اثباته و عهده علی مدعی، قاعدتاً می گویند بله، عهده علی مدعی اثبات یعنی، اذاً فمقتضى القاعدة جواز اخذ الاجرة علی اذان الاعظام، اذان اعظام در مقابل اذان اعلام، اذان استجبایی.

این مطلبی را که ایشان در اینجا فرمودند که ادله دلالت می کند آن اذان مستحب، اذانی است که ملک من بشود و اگر با اجاره واقع شد، دیگر ملک من نمی شود، از ملک من... من فکر نمی کنم در این بحث هایی که تا حالا دیدیم این دو سه روزه خواندیم، این بحث مطرح نبود، به نظرم شاید اشتباه شده بحث واجب، این را خود آقای خویی هم آوردند، مرحوم آقای اصفهانی هم نقل کرده این را که اگر امری بر انسان واجب شد، دیگر ملک آمر می شود نه این ملک مستأجری که اینجا نوشته، و اگر ملک آمر شد اخذ اجرت نمی تواند بکند. این که گذشت این بود. این ملک آمر شدن. اما اینکه در باب عبادیت این باید ملک من باشد، نمی دانم حالا ایشان چطور آن بحث را به این زدند؟ چون عرض کردیم دو بحث در باب اخذ اجرت است. یکی تنافی وجوب با اخذ اجرت، یکی تنافی اخذ اجرت با عبادیت و قصد قربت. آن اشکال که ملک است، آن مال بحث وجوب است نه مال مسئله قربت. مگر اینکه ایشان جایی دیدند، چون این عبارت را که ما ندیدیم در این عبارات، جایی دیدند که در باب مشروع هم باید ملک من باشد، و من چون اجاره دادم، دیگر ملک من نیست، چون ملک من نیست، لذا برای من مشروعیت اصلاً ندارد. شاید چنین وجهی را ایشان ملاحظه فرمودند. دیگر ملک من نیست، ملک مستأجر می شود. لکن خب این واضح است به هر حال چون عمل صادر می شود، ما انشاء الله عرض می کنیم در فی ما بعد. عمل اساساً مال همان شخصی است که از او صادر می شود. و اگر بخواهد تصرف بکند، آن عمل را برای دیگری قرار بدهد به نحو نیابت، این احتیاج به دلیل دارد و الا مقتضای قاعده باطل است. چون عمل از هر کسی که صادر می شود مال او است. معنا ندارد ملک دیگری باشد. و اینکه انسان اجیر می شود برای اتیان عمل، این معنایش این نیست که اذان عمل دیگر از ملک من و از شخصیت من خارج است. و من نمی دانم حالا این اشکال سر اجیر شدن اختصاص به عبادت ندارد، حتی ممکن است در توصیلات هم بگوییم. می گوییم مثلاً من پول می گیرم که لباس یک آقای را، شرطش این است که من لباس که می شورم فعل من باشد، وقتی اجیر بشوم فعل دیگری، ملک دیگری می شود، پس نمی فهمم به هر حال ما که این یکی را نفهمیدیم.

به هر حال ایشان ظاهرش یک امری است در باب وجوب که وجوب منافی با اخذ اجرت است.

در باب عبادیت عرض کردیم دو تا اشکال است. یکی اینکه اخذ اجرت می آید در ناحیه عرضی اشکال ایجاد می کند به لحاظ قصد قربت، یکی هم در ناحیه طولی. در این کلماتی که ما دیدیم بحث ملک مطرح نیست. شاید بعدها مثلاً در جای دیگری ایشان ملاحظه فرمودند که بحث ملک. یعنی اذانی مشروع است در حق من که ملک من باشد، من که حالا اجیر شدم، پس ملک من نیست، حالا که نیست دیگر مشروع نمی شود. اصلاً اینجور تصویری...

این که راجع به این.

و منه يظهر الحال فی اذان الاعلام، اگر اعظام درست باشد، اعظام یعنی بزرگی، بل الامر فيه اوضح لعدم اعتبار قصد القرية فيه، همان طور که آقای حاج شیخ آن روز اشکال فرمودند در اذان اعلام قصد قربت نمی خواهد. عرض می کنم انشاء الله می خواهد بعد توضیحش را می دهیم.

و اما الجهة الثانية، این طبق قاعده. پس طبق قاعده هر دو اذان می شود اخذ اجرت کرد، اشکال ندارد. لکن اشکال به لحاظ قصد قربت است. منافات با قصد قربت یا عرضاً یا طولاً. و ایشان می خواهند بگویند نه ندارد. راست هم هست منافات ندارد به نظر ما هم ندارد.

و اما جهة الثانية، اما جهت دوم بحث که ادله خاصه باشد، فقد روض جملة من النصوص تضمنت المنع على الاخص و لاجلها يخرج عن مقتضى القاعدة، قاعده صحت بود لکن روایات داریم که درست نیست. حالا وجه فرقی با آن نوشته ای که در مصباح بود، منها موثقة السكوني عن جعفر عن ابيه عن علي عليه السلام، اگر یادتان باشد پیروز که عبارت ایشان را خواندیم، ایشان فرمودند ضعيفة لنوفلي، این از فرق های کار است. قال آخر ما فارقت عليه حبيب قلبي عن قال يا علي اذا صليت فصل صلاة عرف من خلفك ولا تتخذن مؤذن يأخذ علي اذانه اجرا، این روایت سکونی را نقل کرده است.

آنجا نوشته بودند ضعیف است، این فرق بین مبانی رجالی و غیر رجالی، من عمداً خواندم، بعد بنایشان به این شد که این روایت صحیح است. بعد هم فرمودند فانها معتبرة السند، اذ ليس فيه من يغمض فيه عدم النوفلي، آنجا هم به نوفلی اشکال کرده بود، و هو وارد فی تفسیر القمی، کامل الزیارات که بعد برگشت اما در تفسیر قمی هم هست، و عدا السكوني وقد وثقها شيخ في العدة، مرحوم شیخ در عده ایشان را...

این را ما در بحثی که راجع به سکونی کردیم مفصلاً توضیح دادیم. عرض کردیم آقای تستری رحمه الله در قاموس اشکال می کند که اصحاب از این عبارت فهمیدند لکن عبارت شیخ استفاده توثیق نمی شود. دیگر چون توضیح دادیم و شرح دادیم دیگر تکرار نمی کنیم.

حق هم با ایشان است، اما نتوانستند خوب تحلیل علمی بدهند رضوان الله تعالی علیه. حق هم با و تحلیل تاریخی اش هم بدهند نه فقط علمی. انصافش عبارت شیخ که در باب سکونی آمده توثیق در آن نیست. اولاً این عبارت شیخ دو بار در عده آمده، خیلی نزدیک هم هستند. هر دو هم در فرق باطله هستند. یکی را در باب اصل حجیت که چرا خبر اینها حجت است و یکی را در باب تعارض آورده تصادفاً به نظرم در همین چاپی که من دارم که یک جلدش چاپ شده با حواشی، چهارده صفحه، چهارده صفحه که زیاد حواشی هست، تفاوت این دو تا.

مرحوم شیخ در کتاب عده آنجایی که می گوید چرا به روایت مثلاً فلان و فلان عمل شده، می گوید اینها ثقات بودند لذا عمل شده است. در آنجا که بحث تعارض است حالا توضیحی می دهد بعد آنجا می گوید بله، اگر روایت از اهل سنت مثلاً فرق باطله بود و اصحاب ما معارض نداشتند و قولی هم به خلافتش نبود به آنها عمل می کنیم. اینجا لفظ توثیق ندارد شیخ. اینها را ما توضیح دادیم. در عده اینجا لفظ توثیق را ندارد. توثیق را در آن بحث دارد. در بحث تعارض نمی گوید هم ثقات، دقت کردید نکته فنی را؟ در بحث تعارض می گوید اگر روایت معارض بود و یکی هم از فرق باطله بود، و ما در روایت شیعه نداشتیم، خوب دقت بکنید، و عملی هم از اصحاب نداشتیم، اینجا قبول می کنیم. آن وقت این طور نوشته: لما روی عن الصادق علیه السلام انه قال اذا، چه، وردت علیکم واقعة لا تجدنا فی ما روی عنا فانظروا الی ما رواه عن علی علیه السلام. شیخ می گوید تعبد داریم قبول بکنیم. اینجا ندارد که اینها ثقة هستند. اسم سکونی را اینجا برده است. اسم مثلاً عمار ساباطی را آنجا برده است.

خب به هر حال عبارت عده که اینجا توثیق ندارد، حق با مرحوم، عرض کردم مرحوم آقای تستری هم توضیحات کافی ندادند. حالا چطور شده این اصحاب ما، این همه بزرگان در این اشتباه واقع شدند، خیال کردند شیخ، ایشان می گوید: لکنه وثقی شیخ فی العده، توثیق نکرده شیخ. اصلاً شیخ می خواهد بگوید تعبد است چون امام صادق (ع) فرمود. از امام صادق (ع) فرمود که اگر شما روایتی مسئله ای برایتان واقع شد که حکمش را فی ما روی عنا نداشتید، فانظروا الی ما رواه عن علی فاعملوا به، ولذا عملة الطائفة، عملة الاصل بروایة السکونی، خوب دقت بکنید، نمی گوید ثقة، ثقة را دارد یک جای دیگر دارد، با این اشتباه شده است. در عمار ساباطی می گوید انهم ثقات، مثل عمار ساباطی، آنجا دارد ثقة، اینجا ندارد، روشن شد چه می خواهیم بگویم؟

این آقای خویی هم روی همان غلط مشهور رفته و تعجب، خب البته آن وقت ایشان شاید عبارت مرحوم آقای تستری را ندیده بودند. آقای تستری می گوید اصلاً این ربطی به توثیق ندارد، راست هم می گوید آقای تستری حق با ایشان است. لکن ما توضیح دادیم اولین کسی

که در این خطا واقع شده محقق حلی است. چون خیلی شخص بزرگی است، بقیه اصحاب دنبالش رفتند. ایشان رساله‌ای به نام عزیه دارد، ایشان می‌گویند شیخ در عده ایشان را توثیق کرده است. گفته اگر چه مخالف است چون ثقه است به آن عمل کنید، ظاهراً منشأ اشتباهش هم همان بوده، بعدی‌ها خب راست هم هست، انصافاً عظمت اینقدر این محقق عظمت دارد، ما هم خجالت می‌کشیم بگوییم ایشان اشتباه کرده است. اولین کسی را که دیدم اشتباه، در این اشتباه واقع شده، محقق حلی، صاحب شرایع است، یعنی از قرن هفتم. الان قرن پانزدهم هستیم دیگر. هشت قرن است دنبال ایشان رفتند. و مدام در کتاب‌ها هم که آمده همین غلط ایشان را تکرار کردند.

س: یعنی قبل از آن به سکونی عمل نمی‌کردند به خبرهایش؟

ج: اصلاً در این حد‌ها نبود، خود علامه محقق هم در این حد‌ها نیست.

محقق به این مناسبت که شیخ این را توثیق کرده، توثیق دارد شیخ برای فرق باطله، سکونی آنجا نیست. سکونی نامش در بحث دیگری است که توثیق ندارد. و بعد هم تصحیح می‌کند لما روی عن الصادق علیه السلام، می‌گویند چون امام صادق (ع) فرمودند.

ما اگر یاد مبارک آقایان باشد، چون دو سه سال پیش وقتی آن محل بودیم، زیرزمین آنجا بودیم توضیح دادیم. خود من هم اولاً این روایت را هیچ جا اصلاً پیدایش نکردیم، اصلاً معلوم نیست کجا است این روایت، اصلاً این روایت چیست چه کاره است. این برای ما اصلاً کلاً روشن نیست. و اصولاً نفهمیدیم شیخ چرا به این روایات عمل کرده است؟ هنوز هم نفهمیدیم. چون روایت این است که اگر به شما واقعه‌ای آمد که حکمش لم یرونا من طریقهم، بعد به آن عمل نکنیم، و لذا می‌گویند عملة فی الاصابه بروایة السکونی، عملة الطائفة بروایة السکونی، خب این که ما الان از سکونی دیدیم همه‌اش در آن این طور است، عن جعفر عن ابیه عن آبائه عن علی قال قال رسول الله، این که داخل در فی ما روی عنهم می‌شود اصلاً. هنوز ما اصلاً نفهمیدیم شیخ طوسی چرا گفته؟ آن روایت را از کجا آورده نفهمیدیم، شیخ طوسی چرا آنجا آورده؟ آن را هم نفهمیدیم، محقق چرا چنین اشتباهی را مرتکب شده؟ آن را هم نفهمیدیم.

در حقیقت عرض کردم مرحوم آقای تستری در مقدمه رجال جلد ۱ ایشان نگاه بکنید، این ما اینها را مفصل توضیح دادیم، عباراتشان را هم خواندیم. دیگر حالا حال، گفت که بیحالی ما زیاد است فعلاً حال توضیح اینها را نداریم. اینها را همه برای ما واضح نیست این اشتباهات چطور پشت سر هم واقع شده؟ این اصلاً چیست مثلاً؟ واقعاً عرض می‌کنم نه اینکه حالا، از آن طرف احترام شیخ، احترام محقق، بزرگان اصحاب محفوظ است. شیخ چطور روایت را برداشته آورده؟ آن که ما می‌فهمیم علی تقدیر اینکه چنین چیزی بوده آن که ما می‌فهمیم و لذا هم اصحاب بعداً نیاوردند، این احتمالاً اوایل صحبت‌هایی که امام صادق (ع) داشتند مثلاً فقه شیعه را مدام یواش یواش،

چون ائمه اولیه ما احتمالاً خیلی آرام بیان می کردند موارد اختلافی را. به امام صادق (ع) گفتند گاهی مسائلی می آید که هنوز هم از شما به ما چیزی نرسیده، چون من عرض کردم این روایت اجمالاً درست است، نه اطلافاً، اجمالاً، چون در کوفه معروف بود که فقه کوفه فقه امیر المومنین (ع) و عبدالله بن مسعود است. سنی ها این جور نوشتند. اولین کسی که از صحابه رفت کوفه عبدالله بن مسعود است. لذا معروف شد که فقه کوفه فقه، حتی ابو حنیفه، حتی این که می گویند مثلاً فقه ابو حنیفه با فقه زیدی ها می خورد، این یک مقداری اش این است. فقه کوفه حتی فقه ابو حنیفه معتقدند که از علی گرفته، خود ایشان نگرفته، با واسطه. فقه کوفه معروف بوده به فقه، عرض کردم فقه مدینه به فقه عمر و عبدالله بن عمر، فقه کوفه معروف بوده به فقه عبد الله بن مسعود و امیر المومنین (ع)، خوب دقت کردید؟ آخر چطور می شود یک روایت باشد، بعد اصحاب نیاورند فقط شیخ طوسی آورده، اگر چنین چیزی بوده احتمالاً برای اوایل زمان امام صادق (ع) بوده است. خب شیعه از امام (ع) سوال کردند آقا شما هنوز احکام اختصاصی شیعه خب اصلاً جعفری هم برای همین جهت گفتند که امام (ع) جدا کرد دیگر، از روایات امام باقر (ع)، از روایات امام سجاد (ع) آن معالم مذهب را آهسته آهسته بیان کردند، می گوید خب آقا چه کار بکنیم، حالا هنوز از شما نرسیده است، امام (ع) می فرماید ببینید آنجا در خود کوفه از علی بن ابیطالب (ع) چه نقل کردند به آن عمل کنید. پس این روایت موضعی است، زمانی است، مال شهر معینی است، شهر کوفه، نه اینکه هر زمانی مثلاً ما هم الان این کار را بکنیم. نه، این مال شهر کوفه است، چون شهر کوفه روشن شد؟

سر این که اصحاب هم روایت را حذف کردند، همین است. خب چرا روایت را حذف کردند، اصحاب ما هم از روایت زمان معین و مکان معین فهمیدند، لذا روایت حذف شد. صورت حذفش این است خب، درست هم هست.

شیخ قدس الله نفسه ظاهراً اطلاق فهمیده است، هر زمان شما گیر کردید مراجعه کنید به ما رواه عن علی، ظاهراً این طور فهمیده اند ظاهراً. خب اولاً این فهم درست نیست، روایت الان مصدر روشن نیست، بعد فرض هم باشد اجمالاً نه اطلافاً نه دقیقاً، اجمالاً مراد این است.

بعدش هم بسیار خب در این روایت ندارد که اینها ثقه هستند. بعدش هم ما نمی فهمیم لم تجدوا حکمه فی ما روی عنا، روایت سکونی فی ما روی عنه، این را هم نفهمیدیم هنوز. شیخ هم توثیق نکرده چطور محقق توثیق فهمیده، این را نفهمیدیم، چطور بعد از ایشان این همه بزرگان واقعاً چیز غریبی است یعنی، حدود مثلاً تا قرن حالا کتاب مرحوم تستری قرن چهاردهم است، اواخر قرن چهاردهم، مرحوم تستری. آقای تستری خیلی خوشحال است که ما اولین بار بودیم که مثلاً این عبارت دلالت بر توثیق نمی کند. اینجا هم آقای خویی دارند قد وثقه

الشیخ فی العده. حق با آقای تستری است، شیخ ایشان را توثیق نکرده است. وجهات دیگری که ما شرح دادیم که الان جایش اینجا نیست، لکن منشأش آن است، منشأ کار همان عبارت محقق است. اولین کسی که این مطلب را بد فهمیده است، به ذهن ما البته بد، احترام ما برای بزرگان، برای کوچکان هم حفظ است چه رسد به بزرگان. این راجع به این.

آن وقت عرض کردم خدمت شما اهل سنت سکونی را بالاتفاق تضعیف کردند. دارند، به نظرم در کتاب نگاه بکنید در میزان الاعتدال، به نظرم که در ترمذی از آن نقل می کند، ترمذی نه، آن یکی دیگر، ابن ماجه، به نظرم یکی از اینها از او نقل می کند از سکونی، لکن او را کذاب می دانند.

بینید دقت بکنید آن سرقصه را هم خدمتان بگویم که روشن بشود. مثلاً در این کتاب سکونی که آن وقت مطرح بوده، عن جعفر عن ابیه عن علی قال آخر ما فارقت علیه حبیب قلبی، عین این عبارت را در کتب اهل سنت، و منها ترمذی که صحیح دانسته از عثمان بن ابی العاص است، آن هم دارد آخر ما قال، همین عین این عبارت. از عجایب کار عین، و آن دارد می گوید که به رسول الله (ص) گفتم که من مسلمان که شدم، اجازه بدهید من امام جماعت بشوم در طائف، حضرت فرمودند اشکال ندارد، بعد می گوید در بعضی از نسخ هست، ان من آخر بعضی هایش آخر، عین همین عبارت.

س: حاج آقا آن یک فرقی دارد با این. خب اینجا گفته که من با پیامبر خدا حافظی کردند، حضرت آخرین جمله ای که فرمودند این بود. ج: خب آن هم می گوید آخرین چیزی که به من گفتند همین است.

س: نه

ج: نه یک دفعه، اولاً امیرالمومنین (ع) که چیز نبوده است، قطعاً امیرالمومنین (ع) که در آن زمان امام نبودند. امیرالمومنین (ع) قبل از آن مثلاً برای یک سال رفته بودند یمن، در یمن امام جماعت بوده است. در زمان رحلت رسول الله (ص) ایشان از یمن که برگشتند در همان حجة الوداع دیگر، ایشان در حدود ماه ذی حجه سال دهم از یمن رسیدند به مکه به رسول الله (ص).

س: موقع وفات بودند خدمت حضرت دیگر...

ج: می گویم یک احتمال هست که بگویم که اصلاً آن سنی ها بد نقل کردند، کلام مال علی بن طالب، احتمال این دیگر... خب شواهد مؤید نیست.

س: نه می خواهم بگویم اصلاً دو تا چیز جداگانه نیست. اصلاً تنافی ندارد با هم.

ج: آن دارد می گوید قلت رسول الله امنی، من را امام جماعت قرار بده، بعد می گوید بعد از این که امام جماعت شدم آخرین وصیت پیغمبر به من این بود.

س: نه خب داشته جدا می شده از حضرت، می رفته سر شهر دیگر...

ج: خب حضرت جدا شدند امام جماعت که نبودند بعد هم که ابوبکر آمد نماز خواند که، حضرت امیر(ع) نخواندند که.

آخر این باید بخورد یا علی لا صلیت، این صلیت که صلاة نفسه، این جماعت است. این می خورد به آخر نمی خورد، می خورد به زمانی که حضرت را به یمن فرستادند. بله، برای یمن معقول است.

س: نه، آن یک توصیه عمومی است که حضرت یک حقیقتی را بیان کردند، یک نکته یعنی...

ج: عرض کردم برایتان، حقیقت که حقیقت است. ما بحث نداریم. بحث سر این است که آن می گوید من از رسول الله خواستم، یعنی شواهد با او، حضرت امیر(ع) در آن زمان امام جماعت نبودند، حالا اهل سنت اصرار کردند یک دوسه روزه ای که پیغمبر اینجا بود، ابوبکر نماز می خواند، حالا راست یا دروغ، مرو ابوبکر یصلی بالناس، حالا آنها این طور نقل کردند. مسلم هم بعد از وفات رسول الله(ص) قطعاً هم ابوبکر نماز می خواند، تا بیست و پنج سال دیگر، حضرت امیر(ع) در این بیست و پنج سال که امام جماعت نبودند که.

اگر امام جماعت بودند می خورد به مسئله یمن. بله، درسته، در یمن امام جماعت بودند. و این مسئله از ماه ذی حجه در سال دهم، ذی حجه و بعد به اصطلاح ذی حجه و بعد مسئله محرم و صفر حضرت امیر(ع) دیگر با پیغمبر(ص) بودند، آن مدتی که مکه بودند، بعد از مکه هم آمدند به مدینه تا پیغمبر(ص)، امیر المومنین(ع) به عنوان نماز جماعت....

آن وقت عجیبش این است که یا علی اذا صلیت صلی صلاة اضعف من خلفک، عین همین هم از عثمان بن ابی العاص نقل شده است. عین همین آخر یک دفعه می گوید حضرت قال لی، آخر لفظ آخر می خواهم این را بگویم، لفظ آخر در آنجا هم آمده، همان که گفتیم ترمذی گفته حسن صحیح، بعضی گفتند نه نسخه ترمذی حسن تهاست، صحیح در آن ندارد.

س: ببخشید این تضعیف اهل سنت نسبت به ابن سکونی خودش مؤید حرف شیخ نیست، از این جهت که مثلاً می خواهد این را بگوید

که اگر سکونی...

ج: خب دیگر حالا من امروز به مقداری که کتاب را می خوانم، نمی خواهم وارد بحث بشوم. اجازه بدهید. نه می خواهم نکته فنی برایتان روشن بشود.

اولاً پیغمبر (ص) فرمودند صلاة اضعف، این هم در روایت عثمان بن ابی العاص است، دقت بکنید می گوید قال لی رسول الله اذا صلیت، تعبیر ان آخر، این آخر بعینه در روایت عثمان بن الی العاص است. دقت می کنید چه می خواهم بگویم؟

س: حاج آقا این آخر خب با آن آخر فرق می کند.

ج: آخر که آخر است.

بعد می گوید صل صلاة اضعف، این هم بعینه آنجا آمده، بعد می گوید و لا تتخذن موزن یاخذ علی اذانه، این هم بعینه آنجا آمده، نه می خواهم روش کار را به شما بگویم. آن وقت آن ائمه شأن اهل سنت می آمدند چه می گفتند؟ خب با اینکه این روایت عثمان است، مال حضرت امیر (ع) نیست، بگویم نستجیر بالله امام صادق (ع) جعل کرده، یا امام باقر (ع) یا حضرت سجاد (ع) مثلاً، اینها دیدند بیشتر بهتر این است که این را بیاندازند گردن همین سکونی، به خاطر همین می گویند از جعلیات سکونی است. دقت می کنید؟ می خواهم نحوه کار را... اینها نوشته نشده، نحوه کار، تدوین رجال، می خواهم ریشه های تدوین رجال را برای شما بگویم. روشن شد؟

س: ریشه یابی است دیگر.

ج: هان احسنتم، می گوید بابا این روایت عثمان بن ابی العاص است، چه ربطی به علی بن ابی طالب (ع) دارد. خب این را بیاییم بگویم اصلاً معنا ندارد امیر المومنین (ع) بگوید آخر ما فارقت علیه حبیب قلبی، این آخر همان عبارت، این اضعف هم همان روایت عثمان، این لا تتخذن موزن این هم همان، کل روایت همان است، روایت عثمان بن ابی العاص است.

پس این برداشته جعل کرده روایت را به علی بن ابیطالب (ع)، خب این را به امام باقر (ع) نسبت بدهند، به امام صادق (ع) نسبت بدهند، خب به کسی که نمی توانند نسبت بدهند که، به این ائمه که نمی توانند اصلاً، شأن امام نیست این حدها، مخصوصاً این قاضی هم بوده، قاضی موصل بوده، سلسله مراتب به همین بیچاره بدبخت، گفته این از جعلیات خود سکونی است. برداشته روایتی را که مربوط به شخص دیگری بوده عثمان بن ابی العاص با جعل سند به علی بن ابیطالب (ع) نسبت داده است. دقت می کنید؟

من می خواهم وضع کار را خدمت شما عرض کنم. حالا اصحاب ما هم عرض کردم خدمتان، مشکل ما با سکونی یکی اساسش این است، سکونی آنچه که از امام صادق (ع) نقل می کند منفرد است. خیلی کم تک و توک روایتی دارد که یک شیعه نقل کرده باشد. مثلاً در صلاة مسافر سبعة یتیمون، اصلاً ما نداریم. این همه روایت، زراره داریم، فلان داریم، سبعة یا ستة یتیمون علی کل حال، این را منحصرأ سکونی نقل کرده است، هیچ کس دیگری نقل نکرده است. زراره دارد اربعة. این لفظ ستة یا سبعة چون نسخش مختلف است، حالا نمی خواهم وارد بحث نسخ بشوم. این از این.

منفرد، مثلاً این متن، این از منفردات سکونی است. خب این مسئله که اخذ اجرت بر اذان یک چیز ابتدایی شیعه است دیگر. دقت کردید نکته اشکال من چیست؟ اشکال ما این است که متأسفانه سکونی متونی را نقل می کند، حالا غیر از اینکه با آن متن، خیلی عجیب است با یک متن معروف اهل سنت کاملاً می خورد، اصلاً ربطی هم به امیر المومنین (ع) ندارد، شواهد هم مویدش نیست. اصلاً معنا ندارد که حضرت به او بگوید آخر ما فلان اذا صلیت، این اذا صلیت که عملاً امیر المومنین (ع) خواندند بیست و پنج سال بعد از وفات پیغمبر (ص) است. این متن را هم مثلاً امام صادق (ع) به یک شیعه دیگر، به زراره مثلاً، به محمد بن مسلم نفرمودند. عرض کردیم بعد از سکونی هم خب مثل ابن ابی عمیر اینها بودند، اینها اصلاً نقل نکردند از سکونی. مهم ترین نقلی که ما بعد از سکونی داریم مال نوفلی است، آن هم نوفلی در حد یک چاپخانه است در حقیقت، باید بگوییم مثل چاپ است. بعد از نوفلی هم مشهور نیست. ما تنها شخصیت معروفی که نسبتاً از او نقل کرده، مثلاً فرض کنید اگر بخواهیم حساب بکنیم از کل روایات سکونی به نظرم هشت درصد، ده درصد، شاید هم کمتر عبدالله مغیره است که آن هم خودش یک مشکلی دارد که جایش اینجا نیست.

بعد از نوفلی هم باز هم اصحاب نقل نکردند. مرحوم ابراهیم بن هاشم که در کوفه بوده، این کتاب را به قم آورده به احتمال قوی. از بعد از ابراهیم یک دفعه کتاب شهرت پیدا می کند آن هم در قم.

و لذا عرض کردیم کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش نقل می کند. ولذا عرض کردیم مثل مرحوم نجاشی یا شیخ طوسی که در بغداد بودند، وقتی می خواهند نسخه سکونی را طریق بدهند، می آیند به قم، می آیند به قم و از قم می روند به کوفه، از خود کوفه مستقیم نیست. می آیند به قم، همین نسخه قم مشهور می شود. عرض کردم بعد از ابراهیم بن هاشم... آن وقت شیخ یک نکته عجیبی دارد می گوید اگر سکونی روایتی داشت که اصحاب معارض نداشتند و عملی هم بر خلافش نبود آن را قبول می کنیم. خب این حجیت اصلاً در نمی آید از آن. چون ما می دانیم اصحاب ما مبنایشان این بود که در مسائل به قیاس عمل نکنند، حتی المقدور نص، بعد در اینجا دیدند نصی ندارند،

گفتند خب همین نص سکونی بد نیست، همین روایت سکونی. و لذا این در حقیقت بعدها در قم شروع شد، این حرفی هم که شیخ زده به خاطر این است. و لذا ما مشکلی در روایت، مضافاً به اینکه حالا عین این متن از اهل سنت و از شخص معینی نقل شده، ما مشکلات خاص خودمان را داریم راجع به جناب سکونی.

بعد ایشان می گوید: و دعوی ان الممنوع فیها هو الاتخاذ الظاهر فی کونه علی سبیل الدوام والاستمرار فلا يشمل الاستیجار احياناً فبنحو الموجبة، اینها را در مصباح الفقاهه ندارند، مدفوعة بالقطع وعدم الفرق فی مناط المنع، خب این قطعش دیگر بنای ایشان است، لا تتخذن که ظاهرش این است دیگر. چون گفت به رسول الله (ص) من را امام جماعت قرار بده، پیغمبر (ص) فرمود خیلی خب شما را امام جماعت، لکن موذنی را که می گوید اتخاذ که ظاهرش این ندارد... فانه لو كان فانما هو من اجل اعتبار المجانية، خب این ذهنیت ایشان است در فی هذا العباده، آن مجانیت هم به لحاظ وجوب است بیشتر، مجانیت را در بحث وجوب، ما در بحث اخذ اجرت دو حیثیت گفتیم، یکی وجوب و یکی عبادیت. آن مجانیت با وجوب مشکل دارد. ولا یفرق فی هذه العله بین الوحده و اکثره كما لا یخفی، نه خیلی هم لا یخفی نیست، خالی از...، اجل قد یتوهم ان القتران هذا النهی بالامر بصلاة الاخف اضعف المحمول علی الاستحباب یستدعی بمقتضى اتحاد السياق الحمل علی الکراهه، اصلاً در کتاب ترمذی باب کراهیه اخذ الاجره، عنوان کراهت قرار داده است. و یندفع بعدم انطباق قرینة السياق لو سلمت علی المقام ونحوه مما کان کل من الفقرتين جملة مستقلة برأسها، معلوم نیست حالا، و انما یتجه فی مثل قوله اغتسل للجمعه و الجنابة كما لا یخفی، چون خود جعل امامت هم که واجب نیست، گفته امام فرمودند این کار را بکن، چنین کاری را نکن، اذا لا مانع من التفکیک بعد مساعدة الدلیل الی آخر، دیگر بقیه اش را خودتان مراجعه بکنید.

و منها مرسلة الصدوق قال اتی رجل امیر المومنین علیه السلام فقال یا امیر المومنین واللہ انی لاحبک فقال لی ولكنی ابغضک، اینجا لله هم بعضی هایش، قال و لم قال لانک تبغی فی الاذان کسبا، البته این که به نظرم در کتاب صدوق است تبغی فی الاذان کسبا است، و تأخذ علی تعلیم القرآن اجرا، بعد فرمودند و هذا السند و ان کان ضعیفا الا ان الشیخ رواها بعینها مع فرق یسیر غیر زائر بالمراد بالسند المعبر، من در وقت شرح عبارت مصباح گفتم که آن سند نزد ایشان معتبر است، عن زید بن علی عن ابیه عن آبائه، از آنجا نقل کردند، تعرض لها صاحب الوسائل، چون این یکی را در بحث اذان آوردند، آن یکی را در جلد دوازدهم همان چاپ آقای ربانی در بحث ابواب ما یکتسب، تعرض لها صاحب الوسائل فی الباب ثلاثین من ابواب ما یکتسب به. بله، حدیث فلان، این حدیث را خب می خواهند بگویند که شیخ در این باب اذان حدیث صدوق را آوردند در باب ابواب ما یکتسب باب التجارة، طریق مرحوم شیخ طوسی و این طریق معتبر است.

این راجع به مطلب ایشان. روشن شد؟ که ایشان من عرض کردم سابقاً، ایشان سابقاً نوشته بود ضعیفه بفلان، حسین بن علوان، لکن بعدها برگشتند. این مال آثار رجالی ایشان است. بعدها برگشتند و این را از او نقل کردند. عرض کردم این مطلب در کتاب زید آمده است، مسند زید توضیحاتش را عرض کردیم. و لکن از استاد تعجب ما این است که با اینکه به آنجا مراجعه کردند و دقیق نگاه کردند، توجه نفرمودند در کتاب شیخ که به تعبیر ایشان سندش معتبر است، یعنی مسند زید، در آنجا در کتاب شیخ در ابواب تجارت، صاحب وسائل این جور لانک تبغی فی الاذان، کسباً ندارد، و تأخذ علی تعلیم القرآن اجرا، تعجب می‌کنم از ایشان، کسباً در نسخه صدوق آمده است. دیگر این را ظاهراً ایشان توجه نفرمودند. فقط دنبال سند رفتند حواسشان به متن نبوده است. خب اگر کسباً نباشد خب مشکل است دیگر. عرض کردیم اهل سنت دارند تبغی یعنی با طرب، همین را دارند اهل سنت، تبغی فی الاذان و عرض کردیم در مسند زیدی که الان چاپ شده، که طرف تأیید زیدی‌هاست، لانک تتغنی باذان، باذانک تتغنی، اصلاً ربطی هم به تبغی و تبغی ندارد. دیگر البته مسند زید که خب ایشان مراجعه نفرمودند واضح هم هست که محل مراجعه اینها نبوده، نه ایشان، متعارف، حالا غیر از اشکال اصلاً چرا ملتفت نشدند که آنجا کسباً دارد، اینجا کسباً ندارد. و آن تبغی فی الاذان به معنای بغی و تجاوز از حد در اذان است.

به هر حال ایشان فرمودند ما این را قبول داریم. و باز از عجایب کار این است که ایشان در آن کتاب مصباح الفقاهه در حاشیه روایت محمد بن مسلم را هم آوردند که در باب شهادت است. اینجا نیاوردند، مال پانزده سال بعد است. این روایت در باب شهادت است، لا تصلی یا لا یصلی خلف به اصطلاح من يأخذ علی الاذان اجرا او چه و لا تقبل شهادة من يأخذ علی القرآن اجرا، این جوری یک چنین چیزی، و ایشان فرمودند آن روایت معتبر است. اصلاً آن روایت را اینجا اصلاً کلاً نیاوردند. آن روایت محمد بن مسلم که ایشان فرمودند معتبر است اینجا کلاً نیاوردند.

من عمداً خواندم که تفاوت این دو مرحله کار ایشان با پانزده سال فاصله، یک مسئله واحده هم هست، هر دو هم تقریر ایشان است. بعد و انما الکلام فی الدلاله، بعد دنبال این بحث شدند که فقد نوقش فیها بانابتقاء الکسب یشمل الاذان بداع الارتزاق، کسب یعنی شامل اجرت و رزق، ماهانه شهریه از بیت المال، بله، بعد ایشان دارد و فيه انها غیر شاملة للارتزاق، اصلاً لفظ کسب نیست، تعجب است از ایشان چرا بحث کردند؟ لفظ کسب در همان کتاب تهذیب نیست، در کتاب شیخ صدوق است که سندش هم مرسل است. بله، و بالجمله لا یطلق الکاسب علی المرتزق المزبور بوجه یتوجب وهن فی الدلاله، اذا لا قصور فی هاتین الروایتین سنداً و دلالتاً یکی روایت سکونی و یکی هم روایت مسند زید. خب یک روایت زید هم همان مشکل سکونی را دارد، چون در کتب اهل سنت این روایت را از ابن عمر آوردند

بعینه، قال انی احبک فی الله آن هم گفت انی ابغضک فی الله، گفت چرا، گفت لانک تبغی فی الاذان، همین روایت را از ابن عمر آوردند. روشن شد؟

همان اشکالی که در کتاب سکونی آوردیم بعینه اینجا هم هست. که ایشان متأسفانه بعد می فرماید هاتین الروایتین سنداً و لا دلالةً و مقتضی اطلاقهما عدم الفرق بین الاذان الصلاتی و الاذان الاعلامی فلا مناصب من العمل بهما و الاخذ مضمونهما من عدم جواز اخذ الاجره و الخروج بهما عنهما. بعد یؤیدهما خبر الدعائم عن علی علیه السلام انه قال من الصحت اجرا المودن، این را از کتاب مستدرک نقل می کند، فانه كما ترى اوضح دلالة علی المنع اذا الصحت هو الحرام، لكن ضعف السند بالارسال مانع عن استدلال و کیف ما كان فمستند الفقهاء فی المسئلة ما عرفت لا مجرد الاجماع التعبدی.

علی ای حال ما توضیح کافی را عرض کردیم. این روایتی که در باب صحت است، یک روایت مفصلی است در کتاب دعائم است منصوب الی علی علیه السلام و، البته شاید آن زمان هنوز ایشان مطلع نبودند، در جعفریات هم هست. با اینکه ایشان جعفریات را بعدها قبول کردند. در جعفریات هم هست عن علی. یک روایت طولانی است، غیر از آن هم نداریم، منحصر به آن است.

داریم روایت پنج تا، سه تا، دو تا، چهار تا، این روایت ده دوازده تا صحت را نوشته. و یک چیزهایی هم که مثلاً وزان و کیال و یک چیزهایی که اصطلاحات احتمالاً مصر هم باشد. ماها آن اصطلاحات را خیلی بلد نیستیم. تنها روایت واحده ای است که در دو نوشته مصری ما آمده است. یکی جعفریات و یکی هم کتاب دعائم. و خیلی طولانی است در صحت. فعلاً ما روایتی به آن طولانی در صحت نداریم، اصلاً کلاً نداریم. منحصر به این دو کتاب است. که ایشان یک تکه اش را از این کتاب مستدرک گرفتند. ما در بحث سابق به مناسبت صحت در رشوه و اینها مفصل آنجا متعرض آن روایت شدیم، دیگر احتیاج ندارد.

انصافاً اثبات آن مشکل است الان آن روایت در دو تا نسخه مصری اثباتش خالی از اشکال نیست.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين